

استراتژی فرهنگی ایران در جمهوری آذربایجان^۱

دکتر جواد صالحی^۲ - یعثوب گلگشتی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۲۸

چکیده:

استراتژی نگاه جمهوری اسلامی ایران به کشورهای تازه استقلال یافته بعد از فروپاشی نظام کمونیستی شوروی سابق منطبق با حسن همجواری و دوستی و احترام متقابل و به رسمیت شناختن استقلال آن کشورها بوده است که جمهوری مسلمان نشین آذربایجان نیز که همسایه شمالی ایران است از این امر مستثنی نبوده و این سیاست حسن همجواری در عملکرد و نیت خیرخواهانه جمهوری اسلامی ایران به ثبات رسیده در آینده نیز به اثبات خواهد رسید.

واژگان کلیدی: بلشویک، داغلق قاراباغ، نوگورنو قره باغ، سوویت، اورویست

مقدمه:

- این مقاله تجربه دیپلماتیک فرهنگ به سرمایه اجتماعی نویسنده است.
- استادیار و عضو هیئت علمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران
mailto:salehi@cmess.ir
- دانشجوی کارشناسی ارشد، علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران

هر انسانی در کودکی یا نوجوانی شاهد خیلی از وقایع و اتفاقاتی می‌شود که در محیط اطرافش مشاهده می‌کند ولی از آنجائیکه ذهن و افکار وی در آن دوره به گونه‌ای است که از پختگی کامل برخوردار نیست ممکن است خیلی از وقایع را که به عینه مشاهده می‌کند، ذهن وی را به کنکاش وادارد ولی جالب اینجاست که جواب خیلی از سوالات و ابهامات ذهنی بمرور گذر زمان بر او آشکار و محیا می‌شود به شرطی که ذهن پویای وی آنها را به تاریخخانه فراموشی نسپارد و مدام آن مسأله را با وقایع روز پالایش کند. شاید این بستگی به نوع ساختار ذهنی افراد نیز ارتباط داشته باشد چون همه انسان‌ها به یک نوع افریده نمی‌شوند و همانطور که سیما و ظواهر افراد با هم فرق دارد زاویه دید و نگرششان به محیط اطراف نیز با هم متفاوت است یکی از وقایعی که ذهن نویسنده، این تجربه کوچک را به خود مشغول می‌کرد که شمه‌ای از آن را به رشته تحریر درآورده است این بوده است که پس از پیروزی بلشویک‌ها در روسیه و مبارزات آنان با باقی مانده حاکمیت تزاری روسیه مقارن با سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۸ و همچنین گسترش افکار لنین با شعار حمایت وی از طبقه کارگر و کشاورز و دهقانین و کار و توسعه کشور به صورت اشتراکی و سوویت که بعدها دو شرکت بزرگ کالخور و سوخوز عهده دار اجرای آن بودند افکار کمونیستی را به مرحله اجرا گذاشتند.

انقلاب بلشویک‌ها که بعدها در گسترش توسعه اراضی تحت نفوذ خود کشورهای حوزه ماورای قفقاز (آذربایجان و گرجستان و ارمنستان) را نیز تحت نفوذ قلمرو خود با اعطای جمهوری سوسیالیستی به آن جمهوری‌های تحت سیطره خود در آورد طی هفتاد سال سعی در گسترش افکار خود نه تنها در منطقه تحت نفوذ بلکه در دنیا بودن که جمهوری آذربایجان نیز که کشوری مسلمان با ۷۸/۱ درصد قریب به اتفاق مسلمان شیعه مذهب بودند را زیر لوای حکومت شورایی سوسیالیستی در آورد این جمهوری در

سال ۱۹۲۰ از آذربایجان مستقل به نام جمهوری شورایی سوسیالیستی آذربایجان تغییر وضع دارد از آن تاریخ تا سال ۱۳۶۸ هـ ش ۱۹۸۹ میلادی با این رویه و مشخصه ادامه یافت که این رویه شامل تمام ارکان اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آن جمهوری می‌شد بطور مثال از لحاظ فرهنگی در سرآغاز کتب مدارس این کشور این سه جمله به طور اختصار نوشته شده بود (لنین یاشیب - لنین یاشیر و لنین یاشیاجاخ) یعنی افکار لنینی یا لنین زندگی کرده است، زندگی می‌کند و زندگی خواهد کرد. این جمهوری بعد از فروپاشی شوروی مثل خیلی از جمهوری‌های دیگر استقلال خود را اعلام کرد که تقارن بود با درگیری شدید و اختلاف با ارمنستان بر سر اراضی "داغلق قاراباغ" نوگورنو قره باغ (قره باغ کوهستانی)؛ این همسایه شمالی ایران استقلال خود را با نام کشور جمهوری آذربایجان اعلام کرد که شامل خود جمهوری آذربایجان و یک جمهوری خود مختار نخجوان که قسمتی از خاک این کشور محسوب می‌شود و توسط ارمنستان از جمهوری آذربایجان جدا می‌شود را تشکیل می‌دهد. خلاصه‌ای از تجربیاتی که اینجانب شاهد آن بوده و به رشته تحریر در آورده‌ام درست مقارن بود با سرآغاز استقلال این جمهوری که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در شهرستان مرزی آستارا مشاهده نمودم. باشد که رضایت خوانندگان را بدست آورده باشد.

قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی

در روستای قلعه شهرستان آستارا چشم به جهان گشودم وقتی عمر انسان سپری می‌شود وقتی آهنگ رشد یک کودک از کودکی به نوجوانی همچون فصل‌های سال می‌گذرد بیشتر به اطراف خودش توجه می‌کند. وقتی پا به نوجوانی زندگی‌ام می‌گذاشتم رودخانه آستارا چای توجه هر رهگذری را به خودش جلب می‌کرد هرکسی غیر من نیز در اوقات فراغت یا گذر از کنار مرز وقتی عمقا به این رودخانه توجه می‌کرد و با خودش

فکر می‌کرد این سیم‌های خاردار و این درختان بلند توسکا در لابلای این سیم‌های خاردار که بیانگر مرز دو کشور ایران و شوروی است پشت این پرده چه اقوام و چه ملیتی با چه عقیده و فرهنگی زندگی می‌کنند بعضی وقت‌ها از مردم عادی و افراد سالخورده که اکثراً سواد نداشتند می‌شنیدم که به آن طرف مرز می‌گفتند (اورویست) یعنی سرزمینی که روس‌ها در آن زندگی می‌کنند بعضی مواقع که سیل در رودخانه جاری می‌شد اولین ردیف از سیم‌های خاردار شوروی را تخریب می‌کرد و سربازهای زرد پوست روس مشاهده می‌شد که سعی در تعمیر آنها داشتند.

مرزبانان زرد پوست روسی و دیده بان‌هایی که در بلندی هم‌تا نداشتند و در فواصل معین تعبیه شده بودند و نگهبانانی که در داخل آنها شبانه روز نگهبانی می‌دادند، ماشین‌های جنگی روسی که از راه مرزی داخل جنگل هر چند وقت گشت می‌دادند و هلکوپتری که روزی چندبار بر فراز مرز پرواز می‌کرد، ذهن هر مشاهده‌گری را به کنجکاوی وا می‌داشت که آن طرف مرز چه کسانی و چطور زندگی می‌کنند. بعضی از شب‌ها چه تابستان و چه فصول دیگر که احتمالاً مقارن با جشن‌های اعیاد آنان بوده صدای بلندگوهای موسیقی و آواز را تا آخر بلند می‌کردند به طوری که برای ساکنین محله ما سلب آرامش می‌نمود و آن شاید به خاطر آن بود که وانمود کنند در سرزمین کمونیستی آنان همیشه شادی و سرور جاری است و مردم در نهایت رفاه زندگی می‌کنند و انگار آنجا مدینه فاضله‌ای است که هر انسانی آرزویش را می‌کشد، سالیان سال مردم دیگر به این زندگی عادت کرده بودند و یک رویه عادی شده بود همش فکر می‌کردیم که سرزمین عزیزمان ایران در یک طرف دنیای ماست و سرزمین دیگر یعنی آن طرف یک دنیای دیگر است چون کسی به آن طرف رفت و آمد نداشت تا از آنجا خبری بیاورد.

فروپاشی رژیم کمونیستی شوروی و گشوده شدن مرزهای ایران و شوروی

زمان سپری شد و دنیا چرخید و زمانه عوض شد، غروب سرد یک روز زمستانی سال ۱۳۶۸ شنیدیم و دیدیم که همه مردم می‌گویند که راه اورویست (سرزمین روس) به ایران باز شده و خیلی‌ها به عنوان پناهنده به ایران آمدند و خیلی‌ها از این طرف عازم آن سو شدند و این خبر واقعا برای ما باورنکردنی بود چون آن رژیمی که زمانی پنج ردیف سیم خاردار با انواع دستگاه‌های امنیتی کسی حتی جرأت نگاه کردن به آن طرف را نداشت حالا چطور شد که راه باز شده و رفت و آمد جریان پیدا کرده است. هرکس چیزی می‌گفت تا اینکه چند روز بعد معلوم شد مردمان ساکن آن طرف اکثرا آذری زبان هستند که سالیان سال زیر یوغ و بوق پر سر و صدای افکار سوسیالیستی زندگی کرده‌اند همه به گرمی همدیگر را استقبال می‌کردند هرکسی افرادی از مهمانان را که بی کس می‌دید یا شب در خیابان مانده و جایی نداشت برای میهمانی به خانه‌اش دعوت می‌کرد چه این طرف و چه آن طرف چه بسیار بودند کسانی که چون چیزی در دست نداشتند طلای دست و گوششان را درآورده و هدیه به مهمانان ایرانی می‌کردند و چه بسا کسانی بودن که وقتی وارد خاک ایران می‌شدند زمین را بوسه می‌زدند بعد از سالیان سال که مساجد آنجا را غبار گرفته بود آنان مساجد خود را غبارروبی می‌کردند درهای مساجدشان را جهت پذیرایی مسلمانان باز کردند تا پیش مسلمانان ایران شرمنده نباشند. از قراین این طور به نظر می‌رسید که جنگ در باکو و قره باغ کوهستانی با ارمنی‌ها در جریان است و به خاطر همین ارتش محلی با بلندگو از مهمانان ایرانی خواهش می‌کرد بخاطر تأمین امنیت جانی خود هرچه سریعتر به وطنشان ایران مراجعت کنند. {دقت، دقت- عزیز ایران وطن داشلاری بوردا وضعیت گرگین دیر سیزدن خواهش ادیریک اوزمملکتوزه مراجعت ادین}

افتتاح ستاد فرهنگی مسلمانان جمهوری آذربایجان شوروی سابق

بعد از سپری شدن مدتی بنابه احتیاج مسلمانان آذربایجان و ضرورت ایجاد علاقه فرهنگی طرفین و تمایل آذری‌ها به دین مبین اسلام و انتظارات آنان از یک کشور برادر و مسلمان ایران جمهوری اسلامی ایران اقدام به تاسیس ستاد فرهنگی مسلمانان جمهوری آذربایجان شوروی نمود به این نیت که هرکس وارد خاک ایران شد یک جلد (قران مجید کتاب مسلمانان) و مهر و جانماز و چادر و عطر به هر نفر داده می‌شد. توزیع این کتب آسمانی و باقی ملزومات در اوایل روی یک ماشین باری صورت گرفت ولی بعد اقدام به گشایش یک دفتر بصورت فروشگاه با چند نفر عضو در جنب گمرک آستارا گردید. این روند کاری (ستاد فرهنگی) ادامه داشت تا اینکه طبق موافقت‌های به عمل آمده فی‌مابین مقامات دو کشور اقدام به ایجاد رایزنی فرهنگی و همچنان سازمان مدارس و حوزه‌های علمیه خارج از کشور در باکو نمودند و این اقدامات ستاد به صورت مستقیم در آنجا صورت گرفت در سال ۱۳۷۴ نگارنده نیز در داخل کشور به عنوان یک عضو ناچیز در این حوزه فعالیت کردم با نیت خدمت صادقانه شروع به کار نمودم نمایندگی اداره مذکور در آستارا همان مکان قبلی بازمانده از ستاد فرهنگی بود، اقلام موجود در ستاد فرهنگی توزیع شد ولی اقلام متعاقبا به آستارا ارسال نشد چون به باکو ارسال می‌شد خیلی مواقع چون مهمانان قبلا آدرس ستاد را یاد گرفته بودند برای اینکه در مضیقه نباشیم تورهایی که به عتبات عالیات می‌رفتند به آنان سفارش می‌کردیم که موقع برگشتن برایمان تربت پاک کربلا را بیاورند تا کسی از ما مهر طلب کرد، جواب نداریم ندهیم، هزینه آن هم از درآمد ناچیز یک عدد فتوکپی در فروشگاه تأمین می‌شد. قرآن ۲۰ سوره ای که هدیه ناچیزی می‌طلبید را به فروشگاه آورده و مجانی به مهمانان

هدیه می‌کردیم و این کار را خودمان انجام می‌دادیم تا خدای نکرده لب مرز با کلمه نیست و نداریم مواجه نشویم تا آنها نیز تصور خوبی از وطن مسلمان ما داشته باشند.

هدف قلبی ما این بود که اگر هم طرف مقابل به فرض نماز خوان نباشد همان اعتقاد درونی که به اسلام دارد این خاک توتیای کربلا را جایی محفوظ یا در صندوقچه بگذارند و بعد از در گذشت او نوه و نتیجه اش وقتی صندوق را باز کنند و مهر و جانماز را ببینند به یاد آن بیفتند که اجدادشان و پدربزرگانشان به چه معتقد بودند و همین امر کفایت بود که به نسل‌های بعد نیز آگاهی داده شود کار ما برون مرزی نبود بخاطر همان اطلاع کافی از خیلی از کارهای انجام شده در آن سوی مرز را نداریم ولی ایمان به خدا، راستگویی در گفتار و کردار و مهمان نوازی و برخورد خوب در سرلوحه کار ما بود. مساجدی که در آن سوی مرز به کمک باقیات الصالحات آراسته می‌شد و لوازمی که برای آنجا لازم بود توسط امور خیریه از طریق گمرک ارسال می‌کردیم. کتاب‌های چاپ شده به خط کریل روسی ولی زبان ترکی برای مدارس و حوزه‌های علمیه فرستاده می‌شد.

اqlام فرهنگی و ملزومات اولیه نیز حمایت می‌شد تا رسالت مسلمانان ایران در آنجا گرچه ناکافی بود اما ایجاب می‌کرد از بقیه رقبا عقب نماند چون بستری که آنجا آماده شده بود باعث می‌شد خیلی‌ها انواع عقیده‌های خود را تبلیغ می‌کردند و فرضیه مسلمانی جمهوری اسلامی بود که دین اسلام ناب که دین اکثر آباء و اجداد آن سرزمین بود را دوباره زنده کند و درخت کهنسال آن را دوباره هرس کرده و آبیاری کند.

کمک روحانیون کشور جمهوری اسلامی در ارتباط با مناسک حج و ماه رمضان و محرم در آموزش مردم و روحانیون آن خطه جای تقدیر و تحسین داشت و این روند کار

طی سه سالی که از سال ۱۳۷۴-۱۳۷۷ نگارنده به عنوان عضو ناچیز آنجا بودم ادامه داشت تا اینکه ارتباط و کار من در آنجا بعد از تسویه به پایان رسید ولی علاقه‌ها در

سطوح فرهنگی همچنان به قوت خود باقی ماند و کسانی که در آن حوزه مشغول بودند همچنان به کار خود ادامه دادند.

نتیجه‌گیری:

در تکمیل سخنانم در آخر به دو مورد اشاره می‌کنم

اول اینکه هویت یک ملت با اصل و ریشه و تمدن کهن ولو بزرگ یا کوچک به سادگی قابل تغییر نیست به طور مثال قریب به ۷۰ سال حاکمان حکومت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی از همه لحاظ چه آموزشی، تکنولوژی، بهداشت، سیاست، اقتصاد متحد الشکل کردن ارتش، و زبان و غیره در همه سرزمین‌های تحت نفوذ خود نتوانست چارچوب اصلی فرهنگ‌ها و زبان و آداب و رسوم ملت‌ها را عوض کند پس در نتیجه هویت یک ملت ریشه دار و با تمدن هرگز از بین نمی‌رود، همه شاهد بودند در بدو جریان آمد و شد ملت آذربایجان در وهله نخست دنبال گم شده خود یعنی اعتقادات دینی و آداب و رسوم خود بودند و این جای بسی تأمل بود.

دوم اینکه اگر در کشوری اتحاد ما بین حکومت و ملت سرلوحه همه کارها باشد و آرمان و هدف مشخص باشد و رسیدن به آن هدف مشخص آرزوی ملت آن جامعه باشد در آن صورت رسیدن به آن هدف مقدس، دور از دسترس نخواهد بود. مقاومت ایران در هشت سال دفاع مقدس که دنیا نظاره گر آن بودند و بعد از آن سربلندی و موفقیت در خیلی از زمینه‌های تکنولوژی به پشتوانه مردمی خواه و ناخواه تأثیرش را برهمسایه‌های

ایران گذاشته است به طوری که به نظر می رسد مردم و حاکمان در کشورهای شمالی مثل خیلی از همسایه‌های دیگر به قدرت ایران در عرصه منطقه ای و بین‌المللی پی برده‌اند و در استراتژی خود جایگاه ایران را مد نظر دارند و این از افتخارات ماست.